

زیجر

دوفصلنامه علمی پژوهشی فلسفه اسلامی
سال نهم / شماره اول / پیاپی ۱۶ / بهار - تابستان ۱۴۰۲

نقد و بررسی اشکالات هیوم

بر برهان امکان و وجوب، بر مبنای تقریر سینوی^۱

حامد کمیجانی^۲
محمد مهدی گرجیان^۳

چکیده

در تقریر سینوی از برهان امکان و وجوب بر اساس بداهت ثبوت واقعیت، موجود خارجی به حسب ذاتش یا ضروری‌الوجود است یا ضرورتی نسبت به وجود و عدم ندارد و وجودش از ناحیه موجود واجبی تأمین می‌گردد که خارج از سلسله ممکنات است. لاینیتس امکان را به معنای جواز تردید در قضایای ناظر به واقع دانسته است و راه‌هایی از این تردید را قبول واجب‌الوجودی می‌داند که به عالم ضرورت بخشیده باشد. هیوم در اشکال بر برهان امکان و وجوب با نظر به تقریر لاینیتس بیان می‌کند که اولاً صرف جواز تردید در موجودات خارجی موجب تثبیت واجب‌الوجود نمی‌شود؛ چراکه این تردید در مورد واجب‌الوجود نیز جریان دارد. ثانیاً مفهوم واجب‌الوجود ناسازگار است؛ زیرا ضرورت تنها وصف قضایای تحلیلی واقع می‌شود، نه قضایای ناظر به واقع؛ لذا می‌توان در وجود واجب تردید کرد که این مسئله با واجب بودن آن سازگار نیست. در این مقاله قصد داریم بر اساس روش تحلیلی - توصیفی و با تکیه بر اصول و مبانی تقریر سینوی به این اشکالات پاسخ دهیم و بیان نماییم که اولاً امکان به معنای عدم ضرورت ذاتی واقعیت خارجی نسبت به وجود و عدم است که می‌توان از آن به وجود واجب منتقل شد؛ بنابراین لاینیتس امکان احتمالی و امکان ماهوی را با هم خلط کرده است. ثانیاً اسناد وجوب به یک شیء در مقام تصور ذهنی و در مدار حمل اولی مستلزم تحقق خارجی آن نیست تا با جواز تردید در تحقق آن، ناسازگاری داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: امکان ماهوی، امکان احتمالی، برهان امکان و وجوب، ابن‌سینا، هیوم.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵

۲. دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقرالعلوم؛ hamedkomigani1369@gmail.com

۳. استاد گروه فلسفه دانشکده فلسفه و اخلاق، دانشگاه باقرالعلوم؛ mmgorjian@yahoo.com

اثبات وجود خداوند بر اساس دلیل عقلی - برهانی و در قالب برهان امکان و وجوب یکی از دغدغه‌های فیلسوفان مسلمان و متکلمان مسیحی بوده است. در این برهان بر اساس حالت عدم ضرورتی که در موجودات محقق است (با ابطال دور و تسلسل یا بدون نیاز به این امر) از وجود واجب رفع تردید می‌شود. فارابی نخستین فیلسوفی بود که این برهان را مطرح کرد. او برهان خویش را ساده‌ترین و مختصرترین راه برای اثبات واجب می‌دانست. پس از او ابن‌سینا با روش دیگری برهان مذکور را تقریر کرد. فیلسوفان تابع شیخ در تقریر برهان امکان و وجوب از وی تبعیت کردند. شیخ اشراق سعی نمود با بیان دیگری این برهان را تقریر کند، اما چندان موفق نبود. این برهان در دستگاه فکری صدرالمآلهین بر اساس اصالت وجود و فقر وجودی توضیح داده می‌شود و امکان در آن، وصف وجود و تعلق وجودی و وجود ربطی معلول است که هم حدوداً و هم بقائاً محتاج وجود مستقل است. در فلسفه غرب، نخستین بار آکوئیناس این برهان را بر اساس تقریر ابن‌رشد و ابن‌میمون تبیین کرد و اکام، فیلسوف تجربه‌گرا که تنها یافته‌های حسی را معتبر می‌دانست، آن را نقد کرد. در آثار دکارت اثری از این برهان نیست، ولی لایبنتیس مجدداً با تقریر نوینی این برهان را مطرح کرد. او بر اساس امکان تردید در برخی از قضایای صادق و ناظر به واقع، بیان نمود که تنها امری که ضرورت این‌گونه قضایا را تأمین می‌کند، اعتقاد به وجود موجود واجبی است که به این عالم ضرورت بخشیده باشد. هیوم در آثارش، در ارتباط با برهان امکان و وجوب دو اشکال ذکر می‌کند که یکی از آن‌ها ناظر به تقریر لایبنتیس و دیگری ناظر به تقریر سینوی است. برهان امکان و وجوب به دو دلیل در سنت فلسفی غرب طرد شد: اشکالات فیلسوفانی چون هیوم و کانت؛ انتقادات به اصل علیت و امتناع تسلسل علل در دوره رونق تجربه‌گرایی.

با دقت در تقریر سینوی خلل اشکالات هیوم به‌خوبی نمایان می‌شود و بر اساس آن می‌توان به اشکالات افرادی همچون کانت و راسل نیز پاسخ داد. این امر بیانگر آن خواهد بود که در صورت پیراستن روش عقلی - برهانی از برخی ابهاماتی که در عصر روشنفکری متوجه آن شده است، همچنان این برهان طریقی متقن برای اثبات وجود خداوند محسوب می‌شود.

پاسخ به اشکالات هیوم بر اساس مبانی تقریر سینوی پژوهش حاضر را از سایر پژوهش‌های تطبیقی حول برهان مذکور متمایز کرده است. در آن پژوهش‌ها سعی شده است به اشکالات افرادی چون هیوم پاسخ داده شود.

۲. برهان امکان وجوب در سنت فلسفه اسلامی

پس از ظهور اسلام و شکل‌گیری فرهنگ و تمدن اسلامی، مسلمانان از دستاوردهای ملل دیگر به‌ویژه



نقد و بررسی اشکالات هیوم بر برهان امکان و وجوب، بر مبنای تقریر سینوی

یونانیان بهره گرفتند و با الهام از معارف اسلامی، فلسفه اسلامی را تأسیس کردند. فلسفه اسلامی، اسلامی است، نه فقط به این دلیل که فیلسوفان آن مسلمان‌اند یا با اسلام هماهنگ است یا مطلوب اسلام است یا مدافع اسلام است، بلکه افزون بر همه وجوه یادشده، این فلسفه اسلامی است؛ زیرا بخش‌های درخور توجهی از آن تحت تأثیر معارف اسلامی و با الهام از آن شکل گرفته است. منتها باید توجه داشت که این اثرپذیری با حفظ هویت فلسفی و بنیان نهادن مسائل بر اساس روش‌های عقلی صورت گرفته است؛ لذا اسلام منبع الهام‌بخش این فلسفه است. فیلسوف مسمانی که ایمان به یگانگی خدا اساس باورهای دینی اوست، نمی‌تواند به آن بی‌اعتنا باشد. فیلسوفان مسلمان از ابتدا درصدد بودند با الهام از معارف اسلامی، براهینی عقلی برای اثبات وجود خداوند به‌عنوان مبدأ هستی اقامه کنند. یکی از این براهین، برهان امکان و وجوب است که با توجه به برخی آموزه‌های دینی همچون غنای ذاتی خداوند و فقر ذاتی و دائمی موجودات و نیاز همیشگی آن‌ها به آن مبدأ غنی و حمید و بر اساس روش عقلی - براهینی شکل گرفته است. نخستین بار این برهان را فارابی مطرح کرد. او از دو روش در خداشناسی سخن گفته است: روشی که در آن مخلوقات خدا ملاحظه می‌شوند و با مشاهده نشانه‌های مخلوقیت آن‌ها به خالق ایشان پی برده می‌شود؛ روشی که با تدبیر در اصل وجود، به وجود بالذات و احکام آن پی برده می‌شود (فارابی، ۱۳۹۶: ۶۲). در روش دوم، او با بهره‌گیری از اصطلاحاتی چون وجوب و امکان درصدد اثبات واجب برمی‌آید و بر آن برهان اقامه می‌کند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۹: ۲۲، ۳۲). بعد از فارابی، این ابن‌سیناست که به دور روش یاد شده در خداشناسی تصریح کرده و روش دوم را بر دیگری ترجیح داده و آن را روش صدیقین خوانده است (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۳۳). توجه و اهتمام این دو اندیشمند به برهان امکان و وجوب، موجب شد سایر فیلسوفان جهان اسلام و متکلمانی چون خواجه نصیرالدین طوسی همواره از این برهان برای اثبات مبدأ تعالی بهره بگیرند. این امر سبب شد تقریرات متنوعی از این برهان در نزد اندیشمندان جهان اسلام شکل بگیرد. سرانجام در دستگاه فکری حکمت متعالیه، این برهان را بنیان‌گذار آن به نحوی متناسب با مبانی این حکمت عرضه کرد.

۲-۱. معانی امکان در سنت فلسفه اسلامی

در فلسفه اسلامی لفظ امکان دارای معانی مختلفی است:

- امکان عام: سلب ضرورت از جانب مخالف قضیه است و لازمه آن سلب امتناع از جانب موافق قضیه است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «الکاتب متحرک الاصابع بالامکان» به معنای آن است که عدم تحرک انگشتان برای انسان نویسنده ضرورتی ندارد. یا وقتی گفته می‌شود: «لیس الانسان بساکن الاصابع بالامکان» یعنی عدم تحرک انگشتان دست برای انسان ضرورتی ندارد.

- امکان خاص: سلب ضرورت جانب موافق و مخالف قضیه است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «الانسان موجود بالامکان» به معنای آن است که موجودیت و معدومیت برای انسان ضرورتی ندارد.
- امکان اخص: سلب ضرورت ذاتی و وصفی محمول برای موضوع است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «الانسان کاتب بالامکان» به معنای آن است که کتابت برای انسان هیچ ضرورت ذاتی و وصفی ندارد.

- امکان استقبالی: سلب ضرورت ذاتی و وصفی و ضرورت به شرط محمول است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «زید کاتب فی المستقبل بالامکان» به معنای آن است که کتابت برای زید به حسب زمان آینده به هیچ نحو ضرورتی ندارد، به گونه‌ای که حتی نمی‌توان زید را مقید به کاتب بودن کرد و گفت: «زید الکاتب کاتب بالضروره»؛ زیرا نمی‌دانیم که در زمان آینده متصف به کتابت خواهد شد یا خیر.
- امکان استعدادی: امکان و استعداد تحقق یک شیء در شیء دیگر است؛ مثل امکان و استعداد تحقق صورت انسانی در نطفه.

- امکان وقوعی: عدم امتناع ذاتی شیء برای تحقق خارجی و جواز تحقق آن در خارج در صورت فراهم بودن همه شرایط است.

- امکان وجودی: تعلق وجودی و وجود ربطی داشتن معلول است (سبزواری، ۲۰۱۱م: ۲/۲۵۷، ۲۷۷).
- امکان احتمالی: احتمال و جواز وقوع و عدم وقوع یک شیء است. این معنا از امکان در جایی به کار برده می‌شود که در ارتباط با وقوع شیئی تردید وجود داشته باشد.
از میان معانی مذکور، معنایی که از واژه امکان در برهان امکان و وجوب قصد می‌شود، امکان خاص است و مقصود آن است که موجود خارجی به حسب ذات ماهوی خویش ضرورتی نسبت به وجود و عدم ندارد؛ لذا امکان وصفی است که موجود در خارج به آن اتصاف می‌یابد.

۲-۲. معانی وجوب در سنت فلسفه اسلامی

لفظ وجوب در فلسفه اسلامی دارای معانی مختلفی است:

- وجوب ذاتی: ضرورت ثبوت محمول برای موضوع به حسب ذات موضوع را وجوب و ضرورت ذاتی آن محمول برای موضوع می‌گویند. ضرورت ذاتی بر دو نحو است:

الف) ضرورت ذاتی ازلی: محمول برای ذات موضوع بدون هیچ گونه قید و شرطی، حتی شرط تحقق موضوع، ضرورت دارد؛ مانند آنجا که گفته می‌شود: «الواجب موجود بالضروره» که این جمله به معنای آن است که موجودیت برای وجود واجب ضروری است و این ضرورت به اقتضای خود وجود واجب و بدون هیچ گونه قید و شرطی است، حتی شرط تحقق داشتن موضوع و افاضه و تحقق آن از سوی علت.

نقد و بررسی اشکالات هیوم بر برهان امکان و وجوب، بر مبنای تقریر سینیوی ۱۳

ب) ضرورت ذاتی غیرازلی: محمول برای ذات موضوع به شرط تحقق یافتن موضوع از سوی علتش، ضرورت دارد؛ مانند آنجا که گفته می‌شود: «وجود الانسان موجود بالضروره» که این جمله به معنای آن است که موجودیت برای وجود انسان ضرورت داشته و عین آن است، منتها مشروط به اینکه وجود انسان از سوی علتش افاضه شود.

- وجوب وصفی: محمول برای ذات موضوع به حسب وصف خاصی که موضوع به آن متصف شده، ضرورت یافته است؛ مانند آنجا که گفته می‌شود: «کل انسان کاتب متحرک الاصابع بالضروره ما دام کاتباً.»

- وجوب بالقیاس الی الغیر: ضرورت یافتن یک وصف برای شیء در مقایسه با شیء دیگر؛ مانند ضرورت وجود علت در مقایسه با وجود معلول (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۱۸۴/۱).

از میان اقسام فوق، معنایی که از واژه وجوب در برهان امکان و وجوب قصد می‌شود، وجوب ذاتی ازلی است و مقصود آن است که وجود خداوند عین موجودیت و واقعیت اوست و بدون هیچ نیاز به حیث تعلیلی و تقییدی تحقق دارد؛ لذا وجوب وصف وجود خداوند است و او در خارج به آن اتصاف می‌یابد.

۲-۳. تقریر ابن سینا از برهان امکان و وجوب

ابن سینا در مقام تقریر برهان مذکور بیان می‌کند که:

الف) به حکم بداهت عقلی تصدیق می‌کنیم که واقعیتی در ظرف خارج متحقق است.

ب) این واقعیت به حکم بداهت عقلی یا موجودی است که وجود برایش ضرورتی دارد یا موجودی است که وجود و عدم برایش ضرورتی ندارند. در صورت اول مطلوب ثابت است و در صورت دوم بر اساس این حکم عقلی که هر ممکنی در تلبس به وجود محتاج علت است، واقعیت مفروض به سبب علتی غیر از خودش ایجاد گردیده است.

ج) آن گیری که موجود ممکن محتاج به آن است، از دو حالت خارج نیست: ۱. واجب الوجود است که در این صورت مطلوب ما اثبات می‌شود؛ ۲. ممکن الوجود است که در این صورت (از آنجا که نسبت به وجود و عدم لاقتضاء است) محتاج به موجود ممکن دیگری است که او را ایجاد گرداند و آن موجود ممکن هم نیازمند به موجود ممکن آخری است؛ لذا با مجموعه و سلسله‌ای از ممکنات مواجهیم که مترتب بر هم‌اند.

د) این سلسله و مجموعه ممکنات (چه متناهی و چه غیرمتناهی فرض شوند) از چهار حالت خارج نیست: ۱. نیازمند به علت نیست و این حالت ممتنع است، زیرا این مجموعه با تحقق آحاد و افراد خود ضرورت می‌یابد (چراکه امری غیر از مجموع کنار هم قرار گرفتن آحاد نیست) و امری که با تحقق غیر، ضرورت یابد وجوب ذاتی ندارد و در تحقق خویش محتاج علت است؛ ۲. علت دارد و آن

عبارت از مجموع افراد سلسله است و این حالت ممتنع است، زیرا این مجموعه چیزی غیر از خود همین مجموع آحاد که علت فرض شده‌اند، نیست؛ ۳. علت دارد و آن عبارت از برخی از افراد مجموعه است و این حالت ممتنع است، زیرا مستلزم ترجیح بلا مرجح است. سرّ این مطلب آن است که هر کدام از آحاد را که بخواهیم علت فرض کنیم، علتی دارد که آن علت نسبت به او در علیت نسبت به مجموع سزاوارتر است؛ ۴. علت دارد و آن امری خارج از مجموع ممکنات و واجب بالذات است و این حالت با ابطال صورت‌های سابق تثبیت می‌شود (طوسی، ۱۳۹۱: ۵۶۷/۲).

۲-۴. تقریر صدرا از برهان شیخ

صدرالمتألهین در مقام تبیین برهان شیخ بیان می‌کند که موجود به حسب مفهوم به دو قسم واجب و ممکن تقسیم می‌شود. وجود ممکن ذاتاً بر عدم آن ترجیحی ندارد، پس نیازمند به مرجحی خارج از ذات خویش است وگرنه ذاتاً ترجیح می‌یابد و در این صورت واجب‌الوجود خواهد بود و این خلاف فرض است؛ لذا با توجه به ابطال دور و تسلسل، این موجود ممکن مفروض باید به واجب بالذات منتهی شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۳: ۲۵/۶).

با توجه به بیان شیخ و تقریر مذکور از استدلال او، روشن است که او به هیچ وجه سنگ بنای استدلال خویش را مفهوم وجود قرار نداده و از همان ابتدا بحث را از موجود و واقعیت خارجی آغاز نموده است. همچنین در بیان صدرالمتألهین از ابطال دور و تسلسل سخن به میان آمده، حال آنکه در استدلال شیخ بدون استناد به ابطال دور و تسلسل وجود واجب بالذات در خارج تثبیت شده است.

۲-۵. نقد غزالی بر تقریر سینوی از برهان امکان و وجوب

غزالی معتقد است در این برهان از مغالطه ترکیب استفاده شده است. توضیح اینکه علم منطق که هدفش مصونیت ذهن و تفکر از خطاست، در آسیب‌شناسی اندیشه و آفات شناخت به بحث درباره مغالطه می‌پردازد. مغالطه استدلالی است که در ظاهر درست می‌نماید، اما غیرمنتج است. یکی از این مغالطه‌های منطقی، مغالطه ترکیب است. در مغالطه ترکیب ادعا می‌شود که چون اعضای مجموعه دارای وصفی‌اند، کل آن مجموعه نیز دارای آن وصف است (حلی، ۱۳۶۳: ۲۷). غزالی مدعی است که شیخ در استدلال خود این‌گونه عمل کرده و حکم معلولیت و ممکن بودن را (که حکم آحاد ممکنات است) به مجموع و کل آن‌ها نسبت داده و ثابت نموده است که علت آن کل و مجموعه، واجب بالذاتی در ورای سلسله است (غزالی، ۱۳۷۷: ۱۴۴).

آنچه از استدلال ابن‌سینا به دست می‌آید این است که در بیان او مغالطه ترکیب واقع نشده است. علت این مسئله آن است که ابن‌سینا وصف ممکن‌الوجود را به مجموع نسبت می‌دهد، اما نه به این

دلیل که افراد آن مجموعه دارای وصف امکان‌اند، بلکه به این دلیل که این مجموعه به افراد خود تعلق دارد و چیزی جز خود آحاد که همگی ممکن‌اند، نیست. ابن‌سینا برای مجموعه ممکنات هویت متمایزی از خود آحاد قائل نیست.

۳. برهان امکان و وجوب در سنت فلسفی غرب

مهم‌ترین ویژگی فلسفه مغرب‌زمین در قرون وسطی پیوند فلسفه با آموزه‌های دین مسیحیت است. در آن روزگار فیلسوفان درصدد بودند باورهای اعتقادی و ایمانی همچون وجود خداوند را با بیانی عقلانی تبیین نمایند. توماس آکوئیناس یکی از این فیلسوفان است. او که شاگرد آلبرت کبیر بود و اصل را تلاش برای نیل به حقایق ایمانی می‌دانست، هدف اساسی را منحصر در اعلام حقیقتی می‌کرد که مورد اعتقاد مذهب کاتولیک باشد، لکن معتقد بود چون کفار مرجعیت کلیسا را قبول ندارند، باید به عقل منطقی - استدلالی توسل جوئیم و بعضی از امور ایمانی را با عقل اثبات نماییم. آکوئیناس به این منظور درصدد اثبات عقلانی خداوند برآمد و براهینی بر آن اقامه نمود که یکی از آن‌ها برهان امکان و وجوب بود. او این برهان را از آثار ابن‌میمون و ابن‌رشد اتخاذ کرد و همین سبب شد برهان امکان و وجوب را بر اساس تقریر ایشان بیان کند. آکوئیناس در تقریر برهان امکان و وجوب با توجه به ابطال تسلسل و نیز اینکه موجود ممکن به حسب ذاتش ضرورتی نسبت به وجود و عدم ندارد و لذا در تحقق خویش محتاج علت است، وجود واجب را تثبیت می‌کند (زمانی، ۱۳۹۷: ۱۹۳/۱). پس از او تقریر دیگری از این برهان بیان نشد تا آنکه ویلیام اکام در ارتباط با برهان امکان و وجوب و سایر براهین آکوئیناس اشکالاتی را مطرح کرد. اکام در قرن چهاردهم میلادی می‌زیست و برخلاف فیلسوفان قرون وسطی میان فلسفه و دین جدایی می‌دید و معتقد بود مسئله وجود خداوند فقط مربوط به ایمان است. این مسئله از آن رو بود که او روش عقلی - برهانی را که درصدد اثبات حقایق تجربه‌ناپذیر است، نامعتبر می‌شمرد و یگانه راه نیل به حقیقت را تجربه می‌دانست (همان: ۲۰۸). بر این اساس در دستگاه اندیشه او وجود جواهری ماورای اعراض در اجسام، وجود نفس، وجود مجردات، وجود خداوند و جریان اصولی همچون اصل علیت اثبات‌شدنی نیست. اشکالات او در ارتباط با برهان امکان و وجوب ناظر به امتناع تسلسل علل و تحقق اصل علیت بود. البته اشکالات مرتبط با اصل علیت و امتناع تسلسل علل از قرن هجدهم به بعد که دوره رونق تجربه‌گرایی در غرب محسوب می‌شود، با دقت بیشتری مطرح شد.

برهان امکان و وجوب در آثار دکارت و جان لاک حضور ندارد، اما لایبنیتس به این برهان توجه کرده است و تبیین او از این برهان کاملاً با تقریر ابن‌سینا و آکوئیناس متفاوت است. لایبنیتس امکان را به معنای امکان احتمالی و وصف قضایایی در نظر می‌گیرد که رفع شک و تردید نسبت به آن‌ها ایجاب

می‌کند که یک واجب‌الوجودی در عالم محقق باشد. این تقریر موجب شد در قرن هفدهم میلادی برهان امکان و وجوب تفسیر کاملاً متفاوتی در مغرب‌زمین پیدا کند. هیوم ناظر به تقریر لاینیتس نقدهایی بر برهان امکان و وجوب مطرح کرد که اشکالاتی بنیایی محسوب می‌شوند. همچنین او از آنجا که فیلسوفی تجربه‌گراست و یگانه طریق شناخت را شناختی می‌داند که منتهی به حس و تجربه گردد (کاپلستون، ۱۳۶۲: ۱۲۹) و منکر تحقق علیت در ظرف خارج است و آن را به صرف تقارن پدیده‌ها تفسیر می‌کند (همان: ۱۵۱)، اشکالاتی مبنایی به این برهان دارد؛ زیرا اساس برهان امکان و وجوب بر جریان علیت و امکان پی بردن به تحقق موجودی حس‌ناشدنی و تجربه‌ناپذیر بنیان نهاده شده است. با رونق تجربه‌گرایی از حدود قرن هجدهم در غرب و طرد روش عقلی - تجریدی برهان امکان و وجوب با دسته‌ای از اشکالات مبنایی و بنایی مواجه گردید و در نتیجه برهانی منسوخ‌شده تلقی شد.

۳-۱. تقریر برهان امکان و وجوب از منظر لاینیتس

لاینیتس فیلسوفی عقل‌گرا محسوب می‌شود که به ادراکات فطری معتقد است. او وجود تصوراتی را که از ذات عقل ناشی می‌شوند و محصول تجربه نیستند می‌پذیرد. از دیدگاه او تصوراتی مانند وجود، جوهر، وحدت، هویت، علت و بسیاری از مفاهیم دیگر از طریق تجربه حاصل نشده‌اند، بلکه از صرف تأمل به دست می‌آیند و فطری‌اند. بنابراین لاینیتس برخلاف تجربه‌گرایان که شناخت را سراسر محصول تجربه و حس می‌دانند، نفس را دارای تصورات فطری می‌داند که از جمله آن‌ها تصور خداوند است. البته این به این معنا نیست که همگان تصور واضحی از خداوند دارند، بلکه تنها به این معناست که ذهن می‌تواند از درون خود به ادراک این تصور نائل شود و از طریق تأمل درونی به صدق این قضیه که خداوند وجود دارد علم پیدا کند (زمانی، ۱۳۹۷: ۴۱/۲).

لاینیتس همچنین معتقد است که در هر حکم صادقی محمول در موضوع نهفته است؛ از این رو هر آنچه که بتوان در ارتباط با جوهری بیان کرد، از آن جوهر سرچشمه می‌گیرد. همچنین کلیه روابط آن شیء با اشیای دیگر نیز باید از ماهیت آن جوهر سرچشمه گرفته و نسبت به آن درونی باشد. (ادوارز، ۱۳۷۱: ۲۰). این اعتقاد که در هر حکم صادقی محمول در موضوع نهفته است، به این معناست که تمام قضایای صادق تحلیلی‌اند. با این حال، او در خود این قضایای صادق نیز به تفاوت‌هایی قائل است. لاینیتس قضایای صادقی را که محمول آن‌ها عین موضوع باشد، مجرای اصل عدم تناقض می‌داند و صدق و ضرورت این قضایا را از آن جهت می‌داند که محمول در موضوع مأخوذ است و عین آن است. او قضایای صادقی را که محمول در آن‌ها مغایر با موضوع باشد به دو قسم تقسیم می‌کند:

نقد و بررسی اشکالات هیوم بر برهان امکان و وجوب، بر مبنای تقریر سینوی ۱۷

الف) قضایای ضروری: قضایایی که رابطه ضروری محمول و موضوع با تحلیل یافت می‌شود و این تحلیل که با وسایطی محدود انجام می‌شود، عینیت و هویت محمول و موضوع را آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که محمول در موضوع قضیه اخذ شده است؛ لذا در نگاه لاینیتس ضرورت، وصف قضایای تحلیلی است.

ب) قضایای غیرضروری (که ممکن‌اند): قضایایی که مانند قضایای ضروری مبتنی بر اصل هویت‌اند و محمول آن‌ها در معنای موضوع اخذ شده است، لیکن ویژگی این دسته از قضایا آن است که با وسایطی محدود نمی‌توان اشمال موضوع قضیه را نسبت به محمول نشان داد. در این قضایا مراحل و وسایطی که برای تبیین اشمال موضوع نسبت به محمول نیاز است، نامحدود است. لاینیتس این دسته از قضایا را ترکیبی و ممکنه می‌خواند. امکان در تحلیل فوق وصفی نیست که مربوط به نفس نسبت میان موضوع و محمول باشد، بلکه وصفی است که در مرحله تبیین بر نفس کسی وارد می‌شود که قصد شناخت و معرفت قضیه را دارد. این معنا از امکان غیر از امکان ماهوی یا امکان خاص است و با امکان به معنای احتمال مناسبت دارد. امکان احتمالی وصف آن دسته از معرفت‌هایی است که انسان قطع به صحت آن‌ها ندارد، ولی امکان ماهوی وصف نسبت میان موضوع و محمول است.

لاینیتس بر اساس اصل جهت کافی معتقد است هیچ امری بدون جهت و دلیل کافی محقق نمی‌شود؛ لذا تنها با اعتقاد به وجود خداوند و ضروری بودن قضیه «الواجب موجود» می‌توان ضرورت قضایای ممکنه‌ای را که از واقع گزارش می‌دهند تأمین کرد (لاینیتس، ۱۳۷۵: ۱۲۷).

بر این اساس، لاینیتس امکان را به معنای جهل و ناآگاهی ما نسبت به صدق یک قضیه و وجوب را به معنای ضروری بودن محمول برای موضوع تفسیر می‌کند. سپس او قضیه «الواجب موجود» را به جهت تأمین ضرورت و وجوب قضایای ممکنه‌ای که از واقع گزارش می‌دهند و دلیل کافی بر صدق آن‌ها نداریم، قضیه‌ای ضروری می‌داند. روشن است که این نحو از تقریر نه تنها ابهامات و اشکالات مرتبط با تقریر آکوئیناس را در آن دوران که عصر ظهور تجربه‌گرایی است، برطرف نکرد، بلکه بر آن‌ها افزود و موجب شد فیلسوفانی همچون هیوم در ارتباط با برهان امکان و وجوب اشکالات جدیدی مطرح کنند.

۲-۳. اشکالات هیوم بر برهان امکان و وجوب

هیوم فیلسوفی تجربه‌گرا محسوب می‌شود که توانست فلسفه تجربی‌ای را که جان لاک در قرن هفدهم شروع کرد و بارکلی آن را ادامه داد، به نتیجه منطقی برساند. لاک و بارکلی تجربه‌گرا بودند، اما دل‌بستگی‌های مابعدالطبیعی موجب بروز پاره‌ای ناسازگاری‌ها در نظام فلسفی آنان گردید. ویژگی هیوم آن است که به مبنای تجربه‌گرایانه خویش پایبند می‌ماند و نتیجه‌های منطقی آن را می‌پذیرد و همین او

را به شکاکیتی تمام‌عیار سوق می‌دهد. هیوم بر اساس مبنای تجربه‌گرایانه خویش همه محتوای ذهن را از سرچشمه تجربه بیرون می‌کشد. او با تعبیر ادراکات به محتوای ذهن اشاره می‌کند و آن را به انطباعات و تصورات تقسیم می‌کند. انطباعات همان صورت‌های محسوس هنگام احساس‌اند، اما تصورات صورت‌هایی خیالی‌اند که پس از احساس در مخیله باقی می‌مانند. او معتقد است ما هیچ‌گونه تصور فطری نداریم و محتوای ذهن ما به همین دو دسته تقسیم می‌گردد (بزرگمهر، ۱۳۶۲: ۱۲۸) و اگر تصویری به انطباعات منتهی شد دارای مفهوم و معناست و گرنه لفظی مهمل و بی‌معنی خواهد بود (کاپلستون، ۱۳۶۲: ۱۳۲)؛ لذا جوهر (مادی و مجرد)، نفس، ملائک، خداوند و تمام اموری که تجربه‌ناپذیرند، تصوراتی مهمل و بی‌معنا هستند. هیوم همچنین بر اساس مبنای تجربه‌گرایانه خویش وجود رابطه علی - معلولی میان موجودات را انکار می‌کند و بیان می‌کند که ما به‌واسطه هیچ حسی نمی‌توانیم وجود ارتباط ضروری میان دو شیء را به این عنوان که با وقوع شیء «الف» ضرورتاً شیء «ب» هم محقق می‌شود، ادراک کنیم، بلکه ذهن در اثر تکرار تعاقب، مجاورت و هم‌زمانی، به دو امر مزبور انس و عادت پیدا کرده و یکی را علت دیگری می‌داند (بزرگمهر، ۱۳۶۲: ۲۹۹). روشن است که بر این اساس سخن از ممکن‌الوجود بودن یا واجب‌الوجود بودن یک موجود، کلامی بی‌معنا تلقی می‌شود و بنیان استدلالی که بر اساس این عناوین و اصل علیت شکل گرفته باشد، سست و متزلزل خواهد بود.

با توجه به مبانی مذکور در اندیشه هیوم، برهان امکان و وجوب دارای مبنای متقنی نیست. گذشته از این اختلاف مبنایی، هیوم به خود برهان امکان و وجوب دو نقد دارد که اشکالاتی بنیادی در ارتباط با این برهان محسوب می‌شوند و برگرفته از این مبنای او هستند که قضایای ناظر به واقع هرگز ضروری و قطعی نیستند؛ زیرا اصل ارتباط ضروری میان اشیاء تجربه‌ناپذیر است.

نقد اول

لایبنیتس برای گریز از شک و تردید موجود در قضایای غیرتحلیلی که از واقع خبر می‌دهند (یعنی همان قضایی که وی آن‌ها را امکانی می‌نامد) بیان نمود که باید وجود یک واجبی را در خارج مفروض گرفت. موجود واجبی که اولاً ضروری‌الوجود است و ثانیاً مبدء ضرورت‌بخش عالم است. با قبول اینکه مبدئی وجود دارد که با اراده ذاتی خود منشأ صدور عالم است، ضرورتی که هنگام خبر دادن از وقایع خارجی به دنبال آنیم، تأمین می‌شود؛ زیرا با این فرض، صدور عالم موجود از بین انحصاری دیگر از عوالم که وجود آن‌ها نیز محل تردید است، ضروری خواهد بود.

هیوم در اعتراض خود بر این نکته تأکید می‌کند که قضایایی که از واقع خارجی حکایت می‌کنند،

هیچ‌گاه نمی‌توانند ضرورت منطقی داشته باشند. در نگاه هیوم، انسان به لحاظ علمی گریزی از شکاکیت نسبت به این دسته از قضایا ندارد و واجب‌الوجود نیز امری نیست که علم ما را به ضرورت این دسته از قضایا تأمین گرداند؛ زیرا تردید درباره او نیز وجود دارد. به تعبیر دیگر، واجب زمانی می‌تواند منشأ ضرورت واقعیات عینی باشد که خود موجود باشد و حال آنکه راهی برای خبر دادن از واقعیت او نیست و امکان تردید در وجود او نیز هست، چنان‌که این امکان تردید نسبت به وجود تمام اشیاء و حالات و خواص مربوط به آن‌ها وجود دارد. بنابراین از منظر هیوم هرگز نمی‌توان از امکان و تردیدی که نسبت به وجود موجودات و قضایای حاکی از آن‌ها وجود دارد، به وجود واجب پی برد؛ چراکه این تردید در ارتباط با خود وجود واجب هم جریان دارد و لذا برهان امکان و وجود مخدوش است (Hume, 1991: 149).

این اشکال هیوم بر برهان لاینیتس خالی از قوت نیست و در حقیقت ناشی از مبانی و مقدماتی است که لاینیتس در تعریف امکان و وجوب بیان داشته است؛ زیرا هیچ تمایزی میان قضیه «الواجب موجود» و سایر قضایای ممکنه‌ای که از واقع خبر می‌دهند وجود ندارد و چنان‌که امکان تردید در آن قضایا وجود دارد، در صدق این قضیه نیز می‌توان تردد بود.

نقد دوم

اشکال دیگر هیوم در ارتباط با معنا و مفهوم واجب است. او مدعی است که کلمه واجب‌الوجود معنای سازگاری ندارد؛ زیرا تصور هر چیز (حتی خداوند) به‌عنوان ناموجود، ممکن است و هرچه امکان عدم وجود او باشد، لزومی به وجود او نیست و لذا معنا ندارد که از چیزی به‌عنوان موجود ضروری سخن بگوییم. به تعبیر دیگر، هیوم امکان تردید در وجود واجب را گواه بر ناسازگار بودن این مفهوم و ترکیب (یعنی وجود واجب) می‌گیرد و بیان می‌کند که ضرورت، امری منطقی و ذهنی است و به کار بردن آن در ارتباط با امور وجودی موجب ناسازگاری است؛ زیرا هر امر وجودی‌ای را که لحاظ می‌نماییم، امکان عدمش وجود دارد (همان).

روشن است که این اشکال متوجه تقریر سینیوی است که در آن وجوب وصف وجود خداوند لحاظ گشته است و مستدل در پی آن تثبیت وجودی است که دارای وصف وجوب است.

۳-۳. پاسخ به نقدهای هیوم بر اساس تقریر ابن سینا

پاسخ نقد اول

اشکال هیوم گرچه بر برهانی که با مبانی لاینیتس شکل گرفته باشد، وارد است، لیکن بر برهانی که از امکان ماهوی استفاده کند و از خلط آن با امکان احتمالی بپرهیزد، وارد نیست؛ زیرا برهان در این

صورت با تردید و شک نسبت به قضایای تجربی و حقایق واقعی آغاز نمی‌شود، بلکه با حکم ضروری شکل می‌گیرد. آن حکم اصل ثبوت واقعیت است. قضیه‌ای که از اصل واقعیت خبر می‌دهد، از سنخ قضایای تحلیلی هیوم نیست، بلکه قضیه‌ای است که نظر به واقعیت عینی دارد و به همین اعتبار (یعنی به حمل شایع) ضرورت صدق دارد. هیوم نیز نمی‌تواند ضرورت صدق این قضیه را نپذیرد؛ زیرا دست‌کم واقعیت شک خود و ذهن خود و وجود خویش را می‌پذیرد وگرنه اصل مدعای خویش را نقض نموده است. حضور این قضیه در تقریر سنیوی از برهان امکان و وجوب پیوند برهان را با قضایای حقیقی و عینی تأمین می‌کند و مانع از آن می‌شود که برهان در مدار مفاهیم و قضایای ذهنی سازمان پیدا کند. در برهان لاینیتس، واقعیت موضوع بحث نیست، بلکه موضوع بحث قضایای ممکنه‌ای است که در ذهن ثابت‌اند و صدق آن‌ها در معرض تردید است، لکن در برهان سنیوی واقعیت خارجی که به حکم ضروری ثبوت آن پذیرفته شده است، محل بحث است. واقعیت خارجی پس از علم به اصل آن به حکم ضرورت از دو حال خارج نیست: تحقق و ثبوتش مقتضای ذات خویش است؛ به حسب ذاتش اقتضایی برای تحقق و ثبوت ندارد.

از حالت اول تعبیر به وجوب ذاتی و از حالت دوم تعبیر به امکان ماهوی می‌کنند و لذا امکان و وجوب وصف همان واقعیت خارجی تلقی می‌شوند. کسانی که برهان امکان و وجوب را بر اساس علم تفصیلی نسبت به واقعیتی که دارای وصف امکانی است، سازمان می‌دهند، برخلاف پندار لاینیتس برای رفع تردید خود نسبت به وجود واقعیت ممکن به اقامه برهان نمی‌پردازند. آن‌ها هرگز درصدد نیستند که با فرض واجب، علم خود را به ممکن توجیه کنند. ایشان به اصل واقعیت ممکن و وصف امکانی او علم یقینی و ضروری دارند؛ زیرا بر اساس اصل امتناع اجتماع دو نقیض روشن است که اگر واقعیت مذکور دارای وصف وجوب نباشد، لاجرم واجد وصف امکان خواهد بود. (هیوم نیز نمی‌تواند صدق این اصل را نپذیرد؛ زیرا در غیر این صورت باید هم اصل مدعای خویش و هم نقیض آن را بپذیرد و جزمیتی در اثبات مدعای خویش و رد نقیض آن نداشته باشد که این امر مستلزم نقض مدعای وی از سوی خودش خواهد بود). حال آن‌ها درصددند به واسطه این علم ضروری، تردید خود را نسبت به وجود واجب برطرف کنند. واقعیت ممکن، از احتیاج و نیاز خود خبر می‌دهد. این احتیاج و نیاز مربوط به اصل موجود شدن آن است و چون در وجود و واقعیت آن تردیدی نیست، در ضرورت تأمین آن نیز تردیدی نیست؛ لذا واقعیت خارجی یا خود واجب است یا موجودیتش از ناحیه واجب دیگری تأمین می‌شود.

پاسخ نقد دوم

با تأمل در تقریر سنیوی درمی‌یابیم که اولاً در مفهوم واجب‌الوجود، هیچ ناسازگاری‌ای نیست و ثانیاً

آنچه در سبب ناسازگاری آن گفته شده، تام نیست. توضیحی که برای ناسازگاری ترکیب واجب الوجود بیان شده است، جواز تصور عدم واجب یا جواز حکم به معدوم بودن آن است. هیوم در واقع گمان کرده است که جواز سلب وجود از واجب، موجب آن است که اسناد ضرورت و وجوب به آن ناصواب و خطا باشد و حال آنکه جواز تردید در وجود واجب در مدار حمل اولی و مربوط به مفهوم و معنای واجب الوجود نیست، بلکه مربوط به خود واقعیت خارجی واجب است. لذا می‌توان چنین مفهومی را به لحاظ حمل اولی و فضای مفهومی تصور کرد؛ هرچند ذهن به لحاظ عالم واقع و حمل شایع، تحقق این مفهوم و ترکیب را در معرض تردید و شک قرار بدهد. به همین جهت در برهان سینوی از صرف تصور واجب به تحقق خارجی آن استدلال نشده است و مستدل درصدد است بر پایه ثبوت اصل واقعیت تثبیت نماید که این مفهوم دارای مصداق و واقعیت عینی است.

نه تنها کلمه و مفهوم واجب الوجود ناسازگار نیست، بلکه آنچه هیوم در سبب این ناسازگاری بیان نموده نیز ناتمام است. او سبب ناسازگاری را در این می‌داند که ضرورت معنایی منطقی است که در محدوده گزاره‌های تحلیلی یافت می‌شود و به همین دلیل اسناد آن به وجود و امور وجودی غلط و بی‌معناست. امور وجودی هرگز متصف به ضرورت (که تجربه‌ناپذیرند) نمی‌شوند و لذا همواره با شک و تردید همراه‌اند.

بیان فوق ناتمام است، زیرا ضرورت معنای اعمی دارد که هم در ارتباط با قضایای تحلیلی و هم در ارتباط با دسته‌ای از قضایای ترکیبی ناظر به واقع به کار می‌رود. هرگاه ضرورت در ارتباط با قضایای هلیه بسیطه به کار رود و خبر از ضرورت موجودیت امور وجودی بدهد، وصف و خصیصه وجودات خارجی محسوب می‌شود و به خود وجودات خارجی اسناد می‌یابد؛ یعنی امری است که از خود وجود خارجی انتزاع می‌شود. ضرورت هرگاه به وجودات خارجی اسناد می‌یابد، کاربرد فلسفی پیدا می‌کند و بیان می‌شود که برخی وجودات خارجی ضرورت و وجوب بالغیر و برخی ضرورت و وجوب ذاتی و ازلی دارند. در برهان سینوی نیز ضرورت در ارتباط با قضایای هلیه بسیطه و به‌عنوان وصف موجودات خارجی به کار رفته است و مستدل درصدد است که بر اساس ثبوت اصل واقعیت، تحقق وجودی را که دارای وصف وجوب و ضرورت است، تثبیت کند.

۴. نتیجه

امکان به معنای عدم ضرورت ماهیت شیء موجود نسبت به وجود و عدم است و وجوب به معنای ضرورت داشتن وجود شیء است. این ضرورت یا ضرورتی ذاتی و ازلی است یا ضرورتی ذاتی و در بستر ایجاد علت است.

در برهان امکان و وجوب بر اساس امکان ماهوی اشیاء و جریان اصل علیت، وجود خداوند تثبیت می‌شود. البته اثبات واجب‌الوجود بر اساس امکان ماهوی به دو روش صورت می‌پذیرد: بر اساس ابطال دور و تسلسل؛ بدون نیاز به ابطال دور و تسلسل. ابن‌سینا بر اساس روش دوم بیان می‌کند که مجموعه ممکنات را که لحاظ می‌کنیم، درمی‌یابیم که این طور نیست که به حسب ذاتشان تحقق یافته باشند و همچنین علت این مجموعه را نمی‌توان خود این مجموعه یا بخشی از آن قرار داد؛ لذا علت آن امری و رای مجموعه ممکنات (واجب‌الوجود) است.

لایبنتس در تقریر خود از برهان مذکور بیان می‌کند که امکان به معنای تردید در صدق قضایایی است که ناظر به واقع‌اند و لذا برای گریز از چنین تردیدی باید واجب بالذاتی را که عالم واقع را ضرورت بخشیده است، پذیرفت.

هیوم در مقام اشکال به برهان امکان و وجوب می‌گوید اولاً صرف تردید در قضایای ناظر به واقع و وجودات خارجی نمی‌تواند مثبت‌یقینی واجب‌الوجود در خارج باشد، و ثانیاً چون ضرورت تنها وصف قضایای تحلیلی است، اتصاف وجود به وجوب ناهمگون است؛ بنابراین مفهوم واجب‌الوجود ناسازگار است. پاسخ آن است که اولاً امکان در تقریر سینوی به معنای عدم ضرورت ذاتی موجودات است و لذا می‌توان با پذیرش اصل واقعیت و اصل علیت و اینکه موجود خارجی از دو حالت ضرورت و عدم ضرورت ذاتی خالی نیست، وجود واجب را در خارج اثبات کرد و ثانیاً ضرورت یک مفهوم عامی دارد که هم در ارتباط با قضایای تحلیلی و هم در ارتباط با قضایای ترکیبی به کار می‌رود؛ وقتی در ارتباط با هلیات بسیطه به کار برود، بیان‌کننده ضرورت موجودیت وجودات خارجی است و یک وصف و خصیصه خارجی محسوب می‌شود که از متن وجود خارجی منتزع شده است. حال مستدل در برهان سینوی درصدد تثبیت وجودی است که دارای خصیصه وجوب باشد.



نقد و بررسی اشکالات هیوم بر برهان امکان و وجوب، بر مبنای تقریر سینوی

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳)، المبدء والمعاد، تهران: دانشگاه تهران.
 ۲. ادواردز، پل (۱۳۷۱)، دائرةالمعارف فلسفی، ترجمه علی‌رضا مجالی‌نسب، قم: مرکز تحقیقات و مطالعات اسلامی.
 ۳. بزرگمهر، منوچهر (۱۳۶۲)، فلسفه نظری، تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی.
 ۴. حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۹)، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، تهران: رجاء.
 ۵. حلی، جمال‌الدین (۱۳۶۳)، الجوهر النضید، شرح علامه حلی، قم: بیدار.
 ۶. زمانی، مهدی (۱۳۹۷)، تاریخ فلسفه غرب، تهران: دانشگاه پیام نور.
 ۷. سبزواری، ملا هادی (۲۰۱۱م)، غرر الفرائد، بیروت: مؤسسة التاريخ العربی.
 ۸. صدرالدین شیرازی، محمدابراهیم (۱۳۹۳)، الحکمة المتعالیه، قم: طلّیعه نور.
 ۹. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۲)، نهاية الحکمه، قم: مؤسسه امام خمینی.
 ۱۰. طوسی، نصیرالدین (۱۳۹۱)، شرح الاشارات والتنبیها، قم: بوستان کتاب.
 ۱۱. غزالی، محمد (۱۳۷۷)، تهافت الفلاسفه، تهران: شمس تبریزی.
 ۱۲. فارابی، محمد بن محمد (۱۳۹۶)، فصوص الحکمه، تحقیق محمدحسن آل یس، قم: بیدار.
 ۱۳. کاپلستون (۱۳۶۲)، فیلسوفان انگلیسی، ج ۵، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: سروش.
 ۱۴. لایبنیتس (۱۳۷۵)، موندولوژی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
15. Hume, David (1991), *Dialogues Concerning on Natural Religion*, London: Routledge.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی